

## ۹۹ در حال حاضر سیره حکمرانی جمهوری اسلامی ایران اسلام، مبتنی بر ابزارهای مختلف عقلی است و نظام قانون‌گذاری ما نیز بر این شیوه عمل می‌کند؛ پس این ادعا، توهین به نظام قانون‌گذاری و اجرایی کشور است و این ادعا که ارکان جمهوریت بر اساس عقل عمل نمی‌کند و تعریف دین در مقابل عقل، ناشی از ادراکات ناقص است. ۶۶

بدوی صد درصد غیرعقلانی (حتی عقلانیت متجددانه به‌زعم راسخ) در جامعه مسلمان اجرا شده است که عامه مسلمانان هم معتقد بوده‌اند غیرعقلانی است، ولی چون دین گفته، باید آن را اجرا کنیم؟ حتی «قوانین حدی» نیز این ویژگی را ندارند! ادعای او درباره اجماع عقلانی در این حوزه نیز کاملاً بی‌اساس است و اجماع عقلانی که گفته می‌شود در هیچ جامعه‌ای وجود ندارد و مقایسه با جوامع غربی در این فقره اساساً اشتباه است.

در تفکر دینی و منابع روایی اسلامی، عقل از برترین مقام و منزلت در جهان آفرینش برخوردار بوده و سرچشمه وجود و ریشه و اساس آفرینش به شمار آمده است.<sup>۲</sup> عقل، ضابط تکلیف، معیار قبولی عبادات، معیار استنباط احکام، وسیله درک مصالح و مفاسد و حسن و قبح اعمال، وسیله درک و شناخت شریعت و دین برتر و کامل‌تر، معیار شناخت حق از باطل، عامل حیات و بقای شریعت، ملاک حسابرسی در روز جزا، منبع مطمئن درک و کاشف بسیاری از احکام در دین است و در اصل دینی که بنیادش بر عقل و فطرت پاک و نیالوده انسانی است، نمی‌تواند غیر عقلی بیندیشد و احکامی برخلاف عقل ناب صادر کند. راسخ در ادامه ادعا می‌کند «دین سبب به وجود آمدن مشکلات جدیدی برای جامعه در

موارد هستند که در دو حوزه درون اجتماعی و برون اجتماعی توسعه افته و مدرن عمل کرده‌اند و منجر به پیشرفت و رفاه جوامع خود و جوامع تحت سیطره خود شده‌اند.

دکتر راسخ دین را در مقابل با عقل دانسته که هیچ‌گونه مبنای دینی و اسلامی ندارد و اتفاقاً روایت‌ها و احادیث مختلفی درباره اهمیت عقل و رابطه مستقیم دین و عقل در اسلام وجود دارد. پیش‌فرض‌های خودساخته وی از دیرباز به صورت مفصل پاسخ داده شده و انتساب چنین گزاره‌هایی به دین اسلام در این برهه، دور از واقعیت و انصاف است. البته برخی گروه‌های منتسب به اسلام اعم از تکفیری و سلفی (طالبان و القاعده) هستند که شاید هنوز چنین اعتقاداتی داشته باشند و تاکنون موفق به تشکیل حکومت نشده‌اند؛ ولی انتساب این موارد به عملکرد جمهوری اسلامی ایران بر اساس منش و روش رهبران و متفکران دینی و انقلابی آن جفای محض است.

در حال حاضر سیره حکمرانی جمهوری اسلامی ایران اسلام، مبتنی بر ابزارهای مختلف عقلی است و نظام قانون‌گذاری ما نیز بر این شیوه عمل می‌کند؛ پس این ادعا، توهین به نظام قانون‌گذاری و اجرایی کشور است و این ادعا که ارکان جمهوریت بر اساس عقل عمل نمی‌کند و تعریف دین در مقابل عقل، ناشی از ادراکات ناقص است.

البته این سؤال هم مطرح است که عقل منبع و عقل معیار از نظری چه ویژگی‌هایی دارد؟ و چه عقلی عقل معیار جامعه است؟ اگر عقل جوامع غربی است که در همان جوامع غربی نیز بر سر آن اجماع وجود ندارد و قانون‌گذاری‌های همین کشورهای متجدد غربی گاهی کاملاً با هم در تضاد و تناقض است؛ پس کدام عقل با دین در تناقض است و چه بخشی از این عقلانیت سبب ایجاد شکاف و خسارت اجتماعی شده که او مدعی آن است؟ برای مثال تاکنون چند مرتبه یک حکم

است که او به نظریه اسلامی منتسب می‌کند. با اینکه در جوامع اسلامی ضوابطی برای روابط برون دینی وجود داشته، هیچ‌گاه این ضابطه‌ها سبب اضمحلال روابط مسلمانان با غیرمسلمانان نشده است.

ادعای دیگر دکتر راسخ این است که «حکومت کنونی اسم دولت را دارد؛ ولی رسم دولت را ندارد»؛ به این معنی که آنچه به مثابه دولت دارای رسم دموکراتیک است و قاعدتاً در غرب تشکیل شده، توانسته است آرمان‌ها و اهداف و چشم‌اندازی را محقق کند که یک جامعه غربی برای خود ترسیم کرده است و الآن وضعیت مطلوبی دارد. در صورتی که به طور حتم این‌گونه نیست و در بسیاری از جوامع در عموم مردم و نخبگان ناراضی‌هایی بسیاری از وضعیت اسم و رسم دولت در غرب وجود دارد.

اهداف میانی و سازوکار دولت در جامعه اسلامی دارای چارچوب‌ها و ضوابط و معیارهایی است که حتماً با چارچوب‌ها و معیارهای دولت در جامعه غربی متفاوت است. چگونه ما خود را مسلمان می‌پنداریم و به‌واسطه مسلمان بودن برای خودمان اهداف فردی و اجتماعی قائلیم؛ ولی هم‌زمان معتقدیم آنچه به‌عنوان اهداف شریعت به دنبال آن هستیم، توسط دولتی می‌تواند محقق شود که صد درصد با چارچوب‌ها و معیارهای غربی تشکیل شده است؟!<sup>۱</sup>

طبیعی است که برای رسیدن به این اهداف اسلامی باید جامعه‌ای با هدفی دیگر و با سازوکار و سازمان خاص خود به وجود بیاید و اهداف اسلامی را محقق کند.

ادعای دیگر دکتر راسخ این است که «دین اصلاً برای نظام حقوقی نیست و در مقابل عقل است. باید یا بر اساس دین عمل کنیم یا بر طبق عقل».

در رد این ادعا می‌توان گفت که در تاریخ حکمرانی و سیاستمداری دنیا، اتفاقاً در نسبت با جوامع غربی در دوره‌های مختلف «دولت‌های دینی» مدبرانه‌ترین و عقلانی‌ترین دولت‌ها بوده‌اند. امپراتوری‌های اسلامی<sup>۱</sup> نمونه‌ای از این

۱- در دوره معاصر امپراتوری عثمانی در ۱۵۹۵ میلادی مساحتی بالغ بر ۵.۲ میلیون کیلومتر مربع، امپراتوری مغولی هند (گورکانی) در ۱۶۹۰ میلادی ۴.۶ میلیون کیلومتر مربع، صفویان در ۱۵۱۲

۲- «ان الله على الناس حجتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة، فاما الظاهرة فالرسول والانبياء والائمة واما الباطنة فالعقول» همانا خداوند را بر مردم دو حجت و رسول است: حجت ظاهر و آشکار و حجت باطن و پنهان؛ اما حجت ظاهر و آشکار، رسولان، پیامبران و ائمه عليهم السلام و حجت باطن و پنهان، عقل‌ها هستند (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶، قسمتی از حدیث مفصل شماره ۱۲)

میلادی ۳.۵ میلیون کیلومتر مربع، جلایریان (دوره طهماسب قلی‌خان) ۷۴۷ میلادی ۴ میلیون کیلومتر مربع مساحت داشتند و همگی مسلمان بودند. در سده‌های میانی نیز بیش از ۱۵ امپراتوری مسلمان وجود داشت که بر بالغ‌بر ۳۵ درصد کره زمین حکمرانی کرده است.